

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد صاحب الشرف
والدين وصحبه اجمعين **اما بعد** بو عید قبل البقاء بسید خلیل نبی از قسطنطنیه
العلیه هاتما الله تعالی عن السلبه فی شمسین داود بات حکم سنده من غیر استغفار
ایکینجی کتبات خدمتید محمد انجی ایاام وافره دیر و دست بر سینه عودیت
علوم شیخ احمدی و جادوب کش مجلس شریفی اولوب علی قد الطاق
تخصیص اطلاع اولثانی بعض مسائل شریفه وقت وای منصف دست رس اولوب
مکتب تقدیر تطبیق و تقدیر مد فید و نظیر بعض اخوان معارف قبل بغی ارباب
تفصیل چون باب باب رتیب و تحریر و لفظ و جمله و فی بر مقدار مسائل
مرا تفسیر یانید بورد له مختصره بمن و ذکره تعالی رسیده حسن حاتم و هو
الفقهاء السبعین بام اولمدر مطالع سنده صرف الظاهر اعتبار بیرون ارباب
وقت و ایدل همتی در جود که شعله و ثبوت و ن باشی واقع اولان نسبت
حاضر معترف بحج و القهوری قلم و عفو و ندرید صاحبی همت و فقیری در دانا
خبر اید رهینت پیوه در

ارباب حکومت

اولا معناه اوله که قاضی صغه لایق شول کند در که شهادت اوله لایق اوله ایدی
شهادت اوله لایق اوله کند در که گناه کبائر و اجتناب اید و گناه صغائر و زینیه
مصر و ملیه ابو اعلی کوفی افغانی او زینیه غالب اوله بحمد ملوک اولیه و محدثین
ایده محمد و ادریش اولیه توبه اینمش اید ده صکر کاغذ اینک کند و به صد اویش

[illegible]

لا يجوز السلطان ان يعجز عن طلب
 وان لم يكن في البلد انما يعجز
 عليه وعنه على رضاه عند انقضائه
 فثبت ان في ان رداده
 في الجبهه ان السلطان في ان
 رجوعه لم تقضي بانه
 ورجع باهين تقضي بغير
 حكم واما الاخر فحين ان
 انه على تقضي به فله ان
 في الجبهه من موبراده

بولالینده ایل عرف قفر ایله غلام
وسید بکوت ایوب رفیع انیمه قاضی
اولور **الحباب** است که عن الحق الظان
حدیث نذ بنی موصینی و بنی شیطاندر
و اعوان الظان **الحباب** باجم اولمن لازم
موصینی ایکسیرید **الحباب** باجم
سقا و ای افکارانی

زید هجرت و هجرت هجرت برفاج سده صبی کورل
 زید و والدہ ہی جا کہ اعلام ایند کہہ ہند کی محبت
 کہ دریکہ قادر اوروری **الحباب اور**
 منقذ وای عطا افتدی
 وینقی للقاضی ان بحال ابناؤہ فی فی ایہم
 من مال التیامی ليعرف الخانی فیستبدلہ
 فنیقی تصرفان الفیم منی کما باوقف

اما ویندن جلدی دیندر یسلم شد در اید اثبات ایدوب قطعاً ذی اثبات و فی الواقع
اوله اول زمان غرض و جلدی دیندرینه کوزه اقتسام ایدوب در علی افتدی ده شد
بگشده مسطور در **سند** ذی یسلم بر باد کرینی عمر و ذی یسلم و قبضی نمی اینو که
حکمه بکره ذی اول با دیگر ملکد ردیو عمر و ذی دعوی و عمر و انکار ایند کوه بکره ملک
سند نیز و خاله ذی یسلم شد اثبات ایند در مقبوله اولوری **الجواب** اولما ذی یسلم علی افتدی
بود عواده ذی یسلم شد اثبات در تدریه حکم ایند فاکت حکمی نافر اولوب لکن عمر و ذی
موقوف با دیگر قبضد ذی یسلم شد بود او ذی یسلم اول حکم ایدوب رجوع ایدوب مر و یسلم
عمر افتد یسلم شد و **سند** ذی یسلم شد عمر و ذی یسلم شد که گشده کشف و قدرانی
حق اولوب ببلغ مزبوری عمر و ذی طلب و اخذه بکره ذی یسلم شد بکره یسلم شد
بشر و خاله ذی یسلم شد اثبات ایدوب در جاز اولوری **الجواب** اولما ذی یسلم شد اثبات
علی تو کس یسلم شد او ذی یسلم شد قبضی دیندر یسلم شد او ذی یسلم شد موایر ذی یسلم شد
رخا افتدی بود عواده فعل یسلم شد و ذی یسلم شد مقبول اولوب حقی
ذی یسلم شد عمر و ذی یسلم شد ایدوب بکره یسلم شد اول و ایدوب بکره یسلم شد
یسلم شد اول و ایدوب بکره یسلم شد و قوسید ایدوب اولوب و ایدوب و ایدوب
نظر علی ایدوب بکره یسلم شد اول و ایدوب بکره یسلم شد و ایدوب بکره یسلم شد
ذی یسلم شد بود عواده و بشر و یسلم شد اثبات ایدوب در مقبول اولما ذی یسلم شد
سند ذی یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد
فان ایدوب بکره یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد
ذی یسلم شد عمر و ذی یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد
طرفه یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد
ایدوب ذی یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد
شده قدر و ذی یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد
عمر و ذی یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد
بشده ایدوب و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد

یعنی کافر

علی کافر یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد
المسلم بشهادت الکافر لانی فعل المسلم یسلم بشهادت المسلمین
من مبسوط من مؤید ذاه فی کتاب الشهاده

اختلاف شهادت فی الدعوی

مدعی ملک مطلق دعوی ایند شد بددی ملک مع السبب شهادت ایند
مقبول در اما مدعی ملک مع السبب دعوی ایند شد بددی ملک مطلق شهادت ایند مقبول

اختلاف شهادت

غصب و قتل و عواکسده شد بددی بری غصب و یا خود و قتل شهادت ایدوب بری
افزاده شهادت ایند مقبول اولما زاما ایکس و یسلم شد و یا خود و ایکس
و یسلم شد شهادت ایند مقبول اولوب و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد
دعوی ایند شد بددی بری بیک و بری بیک یسلم شد مقبول اولما ز شهادت
دعوی ایند شد بددی بری بیک و یسلم شد یسلم شد یسلم شد یسلم شد
یوز و بری بیک و یسلم شد یسلم شد یسلم شد یسلم شد یسلم شد
و ایدوب بکره یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد
شهادت ایند مقبول اولوب و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد
اولوب بکره یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد
سند یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد
یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد
جائز در یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد
و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد
ایدوب از ایند و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد
لکن قول ایدوب بکره یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد
عمر و ذی یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد
بشده ایدوب و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد و یسلم شد

حق الله ده و طوی شد و مدعی لازم و کلمه ریمان شهادت ایچون شهادت کلمه
 ادا و شهادت ابتدا که بعد التعديل و التزکيه شهادت ندرید حکم اولی و شهادت ایچون
 یا خود در همان شرف بلانی فلان وقت فلان محله شود و جسدش بده ابدی دبو
 یا خود انجو حاضر مجلس فلان نام دبی فلان وقت فلان محله بزم حضور دزد و شرف اسلام
 اید شرف اولوی شرفی رتد اولمش و یو یا خود انجو ادم فلان محله فلان کون بزم حضور
 مزده العباد باله تعالی قتی سو جب ابدی دیو یا خود انجو ادم فلان کون فلان
 محله بزم حضور مزده زوجه سی فلانی باین تطبیق انمش ایکن بنه مطلق سی مزوره به
 دخول ایدر بلا عقد و دخول منع اولمش لازم دیندند و یو یا خود انجو شهادت
 لر مقبوله در دخی زناده درت رجل عادلک شهادت نری بونک کبیر و تقبل شهادت
 الحبیله بدای طوی فی اربعه عشر مواضع فی الوقف و طلاق الزوج و تعلیق طاعتها
 و حرمة الامة و تدبیرها و الخلع و طلاق ریمان و النسب و خذنا و الایلا
 و الظهار و حرمة المصاهرة و طوی مولا له و حد الشرب من الایله و الذنای فی کتاب الشهادت
 ایکی شهادت طرفین ایکی شهادت به کلمه شهادت ایکن شهادت جانزدور سبید ایدر سب
 اولور حقوق قدن ماعد ایچنی حقوق حد و قضا حدن خبری و یکدر ایدر اهل
 شهادت ایدر ایدر اندر طرفین شهادت کلمه مزده و برلر ایدر مجلس
 حکم کلمه موت و مرض و اوج کونک مسافه دبی اولور می مغرور اولور
 لر ایدر اولوقت شهادت طرفین شهادت استماع اولور جفتی بو درکه اهل
 فروع درکه شهادت اول بنم شهادت ایچون شهادت ایچون شهادت ایچون
 فلانی اقرار ایدر بنم خندنده و دخی فروع کلمه مجلس حکمه و یکدر شهادت
 ایدر بنم تحقیق زید بنی شهادت به قید ایدر کند شهادت ایچون اقرار ایدر اول و زید شهادت
 فلانی فلانی اقرار انمش انک خندنده و باک و یکدر بنم شهادت ایچون اقرار ایدر اول و زید شهادت
 اول و دخی فروع کلمه تزکیه سی اولمش اولمش جانزدور و دخی اهل شهادت نری
 انکار ایدر لر ایدر فروع کلمه شهادت نری مقبول اولما و دخی فروع
 شهادت و علیهمک جدیتی و نسبی و شهر بنی و محد سنی و دخی غنی

ذکر و تعریف انکست لازم در کتاب الخیر فی فصل الشهادت

تخلف و استخلاف

تخلف بیکس و بریکس و استخلاف بیکس طلبیدر اگر مدعی بیکس و بریکس
 ایدر ایدر بیکس و بریکس طلب بیکس و بره مکن حاکم بلا طلب بیکس و بریکس
 مزده لر بنه تعالی محله ذکر اولور و دخی بیکس دانا نقیه اولور یعنی بوقلو اثبات
 در یعنی و ادغ بیکس اول ذاکم بون مدعی حقی و اردو دبو دبو اسنی اثبات ایدر
 مدعی علیه و بره حکم بوقدر دبو بیکس ایدر حقی کیو تیدر دبو بیکس و بریکس و دخی
 دخی به حضرت علی علیه السلام ایچون ایدر بنی الله تعالی به و الدخی دیو و بهوه
 حضرت موسی علیه السلام تورات ایدر بنی الله تعالی به و محمد علیه السلام یوسف
 و ایدر بنی الله تعالی به دیو بیکس و بریکس بونک یا نکر والد دیو بیکس اینس رکعات
 ایدر و دخی حدود دیو بیکس و بریکس یعنی حدود الله صرف که حق الله در حق عبید
 و کلمه و الحاصل زنا و قذف و لعان ایچون بیکس و بریکس زید انکولید ثابت اولما
 قضا حد دیو بیکس و بریکس ایدر حد قضا حدی ثابت اولما زید بنی اولور زید
 بیکس ایدر یا خود اقرار ایدر و دخی سرقه و خواسته نضیمین مراد اولور بیکس
 و بریکس انکول ایدر حد سرقه ثابت اولما زید سرقه اولما نسی فی اولور ملک لازم اولور

بین اقفا انیمین نواد

بونده افتلاف وارد در اما بین حضرت ایچون شهادت امور سه مثلون شهادت اولدی بیکس
 لازم کلمه لکن اقام اعظم خندنده لا بیکس فی سبعة اشیا عند امام الاعظم یعنی بیکس
 مزده و اردو درکه مسلک بیکس بوقدر زید انکولی اقراره بدل اولما
 نکاح رجعت فی فی الایلا و فی الاستیلاء و نسب و لا نکاح زید
 بنه ایچون مشکوه مدرد دیو دخی ایدر حد هفت شکره اوله زید بیکس و دخی
 عا جزا و لیجی بنده بیکس و بریکس و علی العکس رجعت زید طلاق رجعت ایدر
 مطلق سی اولما بنده عدتی ایچنده رجوع ایندم ایدر دیو دخی و بنه دخی
 انکار ایدر یکک زید بیکس و دخی عا جزا اوله بنده بیکس و بریکس فی الایلا زید

زوجی بنده درت ای جماع اینها مکث او زره بکین ابدوب بعده درت ای
 مردننده اید واقع اولد فده بعد ایلانک و قوی سبید زوجی ذیدن طلاق باین
 اید مطلقه بک دیو دعوی مفارقت ایند کده ذید ذکر اولسان درت ای اینده
 بی س که فی ایدم یعنی رجوع ایدم ایلانک اولوب او زره فقه طلاق باین
 لازم کملک بدن مبانه اولدن و حالانکه مسمین دیو دعوی فی ایدوب بند
 انکار اید بک ذید بیندن عاجز اولی یعنی هنده بکین لازم کلمه و علی العکس رق
 ذید قول اولمفلذ من سبنی اولان عمر و ابون بنم عبده مکرر دیو دعوی عمر و ابون
 اید بک ذید بیندن عاجز اولد عمر و بکین و برلمز استبداد بند جار و ولد بکون
 مولاسی ذیده سنک فرانشدن فی حاصل اولدی صتی ولد بیندن اولمشد ردیو
 دعوت دخی ایندن ایدی دیدن دخی دعوی ذید انکار اید بک هنده دعوی
 اثبات ایده م ذیده بکین لازم کلمه نسب مجهول النسب اولان ذید
 عمر و ابون بابا سدر و بن عمر و کن صلبی او غلبیم دیو دعوی عمر و انکار ایند ذید
 بیندن عاجز اولد فده عمر و بکین بوقدر و علی العکس ولا ذید عمر و ابون
 سنی بن ازاد ایدم دیو دعوی ولایت و عمر و انکار ایند عمر و بکین بوقدر

عمر و

بکین و برلمز استبداد

وکیل و صتی قیم منولی اقبس بیت المال اب الهجره و س اولدیر مثلا
 برو عواده و کین منکر اولد یا خود و صتی و رثه به و باین سبید منکر اولد بکین
 و س نری دخی بونک نایب و لغد نیاننه بکین اولما از اید برنی کندی عقیده و باقبه خنده بکین
 ایدر و دخی و کالت و و حایت افرار ختم اید و باقبه خنده بکین اولما از

استخفاف حاکم

حاکم دعوازه قه علی طالب اولدیر بکین و بیره مزالایدی محله حاکم
 طلب بکین و دیو اولدی بند حضور رنده حاکم کلوب غائب اولان زوجی او زره نفقه
 نقد بر ایند مکث مراد ایند کده زوجی غائب مز بر کده و به نفقه بر اتمه بکین و کونر مد بکین

و بوقدر

و بکین حواله ایند بکین زوج مز بر کده بکین و برلمز استبداد استخفاف و طو اسنده
 مدعی مال مفسد و بکین بکین ایدم بعد الاثبات اخذ اسنده مال مذکور
 بر کیند بیع و بیره و برلمز استبداد استخفاف ایند بکین مدعی بکین و برلمز استبداد
 شفعه دعوا اسنده مثلا مدعی و برلمز استبداد استخفاف اولد بکین حاکم اولان فغان ملک
 محلی حاجی شواوم شواوم شواوم شواوم شواوم شواوم شواوم شواوم شواوم شواوم
 اولمفلذ من سبنی اولان عمر و ابون بنم عبده مکرر دیو دعوی عمر و ابون
 اید بک ذید بیندن عاجز اولد عمر و بکین و برلمز استبداد بند جار و ولد بکون
 مولاسی ذیده سنک فرانشدن فی حاصل اولدی صتی ولد بیندن اولمشد ردیو
 دعوت دخی ایندن ایدی دیدن دخی دعوی ذید انکار اید بک هنده دعوی
 اثبات ایده م ذیده بکین لازم کلمه نسب مجهول النسب اولان ذید
 عمر و ابون بابا سدر و بن عمر و کن صلبی او غلبیم دیو دعوی عمر و انکار ایند ذید
 بیندن عاجز اولد فده عمر و بکین بوقدر و علی العکس ولا ذید عمر و ابون
 سنی بن ازاد ایدم دیو دعوی ولایت و عمر و انکار ایند عمر و بکین بوقدر

بکین اید فقه بکین اولان
 مودع کتول مالی حفظ اید دیو کده و به و دبعه اولان ایدم و سبید بر نشی
 قوللنوب قوللنفسر اید کده و به نفع ایون عادیست لسه ایچی ایدم و برلمز استبداد
 شواوم شواوم شواوم شواوم شواوم شواوم شواوم شواوم شواوم شواوم
 اولمفلذ من سبنی اولان عمر و ابون بنم عبده مکرر دیو دعوی عمر و ابون
 اید بک ذید بیندن عاجز اولد عمر و بکین و برلمز استبداد بند جار و ولد بکون
 مولاسی ذیده سنک فرانشدن فی حاصل اولدی صتی ولد بیندن اولمشد ردیو
 دعوت دخی ایندن ایدی دیدن دخی دعوی ذید انکار اید بک هنده دعوی
 اثبات ایده م ذیده بکین لازم کلمه نسب مجهول النسب اولان ذید
 عمر و ابون بابا سدر و بن عمر و کن صلبی او غلبیم دیو دعوی عمر و انکار ایند ذید
 بیندن عاجز اولد فده عمر و بکین بوقدر و علی العکس ولا ذید عمر و ابون
 سنی بن ازاد ایدم دیو دعوی ولایت و عمر و انکار ایند عمر و بکین بوقدر

شریکی جانتندن مان

مال الوب کتور که ارسال اولان کند در متولی مال و فک استبداد رقم مال
مفقود کن استبداد است اجرت اید بر استهال اید کن کند در استکبار
اید یکی کند به استبداد است اجرت اید بر استهال اید کن کند در استکبار
مال ها جنک مالی اذن صاحب مال اید بیهامود اولان کند اول مال استبداد
عزل عدل شول کند در که رهن و مرهت رهن اولان کند بی امانت بر اوقفت
اد در ملتقط ها صبی غائب اولان کند بی بولان اد که اول کند حفظه اولان
استدراخذ الابق فاجعتی بولان اد که اباق انتمش قول و جوابی اخذ ایدوب
ها صند در ایکن حفظ استبداد استبداد اید در مدد استبداد مطلق نه طریق اید اولان
اید اولسون مطر یک اولان اولان کند اعمال اید یکی شده حاج عنی غیر اخراج
شتر بولان اد که اول چ در ر اینی القاضی فاجعتی صند صند صند صند صند
کند در که مامو اولد بی شیدا استبداد حضرت که الک استا شریع ندو بوندرن جلد سر
مامور اولد قدری شیده به شیدا استبداد اولنور لاسینی مصلحتی بالابینی

اجرت اید

اجرت اید بر ادم خدمت اید کن کند در متولی اید و ملتی اید خدمت اید که بوندرن
دعی بالاده مذکور احتیاطی قطعاً قری اولسوب جلد سر یکینی اید نقدیق اولنور

اجرت اید

اجرت اید بر که خدمت اید ادم دزدی و بویاجی و جامه شویکی و حمال کبی بوندرن
سرامندون فرنی و اردر زرا اجیر شتر کن یکینی اید نقدیق اولنور استبداد
احتیاطی و نقدیق اولسوب کوز ملتی اولان قلمده هلاک اولان شینگ نقدیق
ضامن اولن احتیاط اولن شتر و صتی اجیر شتر کن بدنه هلاک اولان شتی ایکن نقدیق
و نقدیق مسند هلاک اولدی دیو یکینی اید و هم نقدیق ضامن اولنور استبداد
اولان برده نقدیق و نقدیق مسند هلاک اولنور اولنور دزد و ضامن استبداد
حق بقدره دیو یکینی اید و صاحب ضامن اولنور معلوم اولد که کوزد آخر از ملتی اولنور
کند و یک حافض ملتی حفظ ملتی ده اولان شتی ضامن و هلاک استبداد توجه اید سبی

حافظ

حافظ اولان کند نک دفعه قدرتی اولمید حریق غالب و سبب عظیم و دشمنی قوی کبی
سند زید بر ذریه خدمتک طوار لبرینی اجرت اید رعی اید کنی متغلبه و عمرو
ایلی قریب بکر کن بر مکنی الوب آخر دباره کند و کند که نکند زید بر ذریه قوی ایدوب
لکتی دفعه قدرتی اولمید حلال بکر اول مکنی عمرو دن اولسوب زید نقدیق و نقدیق
دیکند یکینی اید رکنی زید و تضمین قدرتی اولنور جواب اولنور متنی قوی اید
امسب هلاک جزئی اولوب دفعی ملتی ایکن اعمال و نکاس هودتی اولنور ضامن نصف
اختیار اولنور سند زید بر کنا یکت اجیر شتر کن اولان قلمده جلد بایر متی
ایکن اجرت قویید و بروب عمرو دعی الوب زید کن از بند و کاندن قویوب جلد بایر
اوزره ایکن اول کناب سمرقه اولنور زید اول کنابی عمرو و تضمین قدرتی اولنور
الجواب ضامن بالنصف اختیار اولنور متنی قوی اید یکینی اید اما حفظنده
نقدیق استبداد تمام ضامن لازم کلور سند زید و عمرو و بکر کنایر کیری اجرت اید
بشرعی اوزره ایکن با کیری لری مامور عاده بالکیز بر احتیاط کند نقدیق ایکن آخره کند
ایکن زید کن با کیری قوی قویوب هلاک اید حلال زید اول با کیری قویمتی
نقدیق تضمین قدرتی اولنور متنی جواب اولنور متنی قوی اید یکینی اید بوندرن حافض
حفظنده نقدیق استبداد با خود نقدیق استبداد اولنور و با خود هم نقدیق استبداد
استبداد اولنور بوندرن سند تمام ضامن لازم کلور نقدیق استبداد کند باشد هلاک
ایکن دبو سند ده غایت وقت اولنور حق مهم سند

قلمده ضامن

و بوندرن اوزره حریق غالب و سبب عظیم کبی کوز ملتی اولنور حلاله اجیر شتر کن
وامن استبداد زید عدم نقدیق و نقدیق زید یکینی اید ضامن دن خلاص اولنور
در منوال کوز سبب هلاک جزئی اولوب کوز ملتی اولان حلاله
نقدیق و نقدیق اید نقدیق و نقدیق استبداد
اجیر شتر کن ایکن سرامندون اجیر شتر کن ایکن سرامندون
تمام قوی تمام قوی تمام قوی تمام قوی

ایوب بوانده طلاق سنک الکه و بر دم دیر ایلک کند یکی بنده تطبیق ایدر دیکل اید
 عورت دخی اول مجلسه فعل اخره نشب ایتمدن نفسی تطبیق ایدر ایلک طلاق واقع
 اولور سکون ایدر طلاق دیر مزاب واقع اولور اما طلاق تطبیق ایدر ایدر ایلک
 نشد بر نهضه منکوم و محکوم و کسین معاسید امر الکه اولون دیکل طلاق
 لکن امر الکه اولون اراده الکه اولون لفظی طلاق معاسید معارف
 اولان بده ده سکن اولان کند حقنه الکی صورت ده دخی طلاق و قوعی نصیح
 اولمشد و دخی بانی لفظیه عورتنه طلاق و بر مکن و دخی زوج سنک حاث دینی
 واجبات سب ایتمک و یا طلاق موجب الفاظ کفون بر سوز سوز بد مکن کذا لکن زوج
 دخی بومفود الفاظ کفیه ایدر ایلک اولون واحد زوجینی مرند اولون اقا زوج نفسی
 تخلیص ایون الفاظ کفیه بده و یا مرته اوله بده دینی و نکاح جبر اولور قبول
 انحراب حبس اولور و دخی زوج سید بر مال اوزرینه با خود زنده اولان مهری
 اوزرینه خالعه اولون یعنی عورت زوجند طلاق حانون الملق و دخی عورت حقیه
 الکی با سنک و جدینک بالوالا بعهده ایدر یکی نکاح حده مایعدا ایلک و یا اخر
 و لبسنک ایدر یکی نکاح عورت رویت دم جبهه بد یعنی در دخی ایتمک ایدر یرون
 حرکت ایتمدن نکاحی فسخ ایدر و فسخی حده حاکمه اثبات ایتمک و دخی ایدر
 یعنی عورتنه جماع ایتمک اوزرده کسین ایدر و اوزرندن ورت ای مر و ایدر کده
 عورتی بانی طلاق ایدر مطلق اولور مکر اول ورت ای ایکنده فی ایدر یعنی ایدر رجوع
 ایدر جماع ایدر نکاحی فسخی فسخیه ده ایدر بختی نه مذکور و دخی عورتنه
 لغان ایکنده عورتی بانی طلاق ایدر مطلق اولور و فسخی کذا لکن کتب فسخیه ده
 باب لغان ده مذکور و دخی طلاق کرا بانی کرا رجعی ایدر اولور حده به
 ختای اولون و دخی داخل اولور یعنی زوج سنده عورت ایدر اولور ایلک طلاق
 و بر مکن کسین بوندر کجده طلاق بانی اولور بوندره مراجعت ایدر بده
 اولور طبعی رخاس و حضور شده حجت جد و طلاق بانی و قوعی نهضه
 قیس العده ایدر زوجینی قوت اوله اخری و ادرث اوله مر

مهر

کتاب المهر

مهر کن اقی اون در هم کشد اگر اکس تسبیح اولنه اون در همه نکین ایتمک
 اولور و دخی اول و بر یلین مهره معجل و صکره و بر یلین مهره موجب دیر لور و دخی بوانی
 مهر کن بر یلین تسبیح اولور بر یلین اولون با خود ایکسیر دخی تسبیح اولون
 نکاح صحیح اولور و دخی قیس دخول و الخلو طلاق واقع اولور تسبیح اولون
 مهر بده اب نهضی لازم کلدور کرا معجل کرا موجب و دخی بر سنه تسبیح اولون ایلک
 بر یلین لازم کلدور الا متعه لازم اولور متعه دیوشول ایدر انواب دیر لور کرا بری فرجه و بری
 کومک و بری قفان اوله و قیمنی اول عورتک مهر غنک نهضندن زیاده اولور
 اوزرینه حاکمه کوره اوله و دخی بعد دخول و الخلو طلاق واقع اولور و یا خود بعد
 الخلو و قبل الخلو نه و میدد اولور اب ایدر و دخی قوت اولور تسبیح اولون مهر کن
 نکاحی لازم کلدور و اگر بر یلین تسبیح اولون ایلک مهر مش لازم کلدور و دخی مهر مش دیو
 زوجینک با طر فنده اولان افر بادنن بکر حسن و سنی و مال و عقل الحاصل هر
 مهتد کند و به معادن اولان عورتنک مهرینه کوره در اکم با طر فندن افر بانی
 یوق ایلک اجنیدن افرانی اولان عورتنک مهرینه کوره و بر و دخی قول و جاریه
 و انواب کسین تسبیح اولون مهر موجود ایلک زوجینی لور و اگر موجود دکل ایلک
 زوج فخره دیر لور اثباتک اورط حال کسین الوب تسبیح ایدر دیر لور اورط
 حال کسین قیمنی ویر و دخی مهر ذکر اولور بعهده اولور بعهده زوجینی اختلاف
 ایند لور مهر مش لازم اولور و دخی مهر مفقارنده اختلاف ایند لور و جینه
 فسخی کسین سوزی مهر مش مطابق ایلک بکسین سوزانکد رشتا مهر مش الکی اولور
 زوج الکی و التمش دیس سوز و دخی زوج الکی و فرق ایلک سوز زوج نه
 و دخی مهر مش مطابق شاید ایلک طر فندر دخی مقبول اولور و دخی مهر مش ایکسیر
 دید بکسینک اورط سنده اولور مثلا مهر مش الکی ایلک زوج فرق ایلک زوج
 التمش ایلک و ایلک طر فندر دخی شاید اولور بکسین و بر لور و بکسین ایدر حکم
 اولور و اگر ایکسیر دخی بکسین ایلک و یا ایکسیر دخی نکول ایند و یا خود لوی یکسیر

دختر بد کنده مهر مثل اید حکم اولند مهر هم رتبه و دخی احد زوجین فوت اولد
 حکم صیانه اولد قری کبیر و دخی ایکسر دخی فوت اولد را فتدانی مقدر مرده
 البسه قول ورثه زوجت و بینه ورثه زوج نکدر و دخی اختلاف اهل مهر کن
 اولد بینه اولد بینه اولد بر سن حکم اولنار لکن مفتی با اولان اما مبنی قری
 مهر مثل حکم اولند و دخی زوج و زوجة و میر اولوب این با طه لری اوزره
 بینه مرده مهر نسیم اولنار مثل اولد بر شنی لازم کلمه و دخی مهر لری بر غیر معینی
 شتر آب و بر غیر معینی خنر بر اولد ایکسر و باریسی شتر آب اسلام اید مشرف اولد قده
 شتر آب البسه شتر ایک فیمتی خنر بر اید مهر مثل لازم اولور و قریه من کتاب المهر
 و دخی نکاح فاسده قریه خنر و البه خول مهر لازم کلمه که الکت دخول اولد قده با کلمه
 خلوت اید دخی مهر لازم کلمه که کتب نسیم اولنار و لکن کتب اولنار اما بعد از خل
 مهر مثل لازم کلمه که کتب نسیم اید مهر مثلند نفقی است اب اول حکم اولند و دخول اولد
 عذر فوت و از نفقه بوقدر و از افرق الفاضل بین الزوجین فی الکاح الفاسد قبل
 ال دخول فلا مهر لها فکذا لک بعد الخلوه فان دخل بها فلها مهر مثلها لا یزاد
 علی الحسبی و علیها العدة و ثبت نسب ولدها من القدر وری فی کتاب النکاح
 بوهو رتبه نکاح فاسده دخول اید خلوتک قری و ادر رسند زوج مرده اولوب
 بینه قری تفریق اولد قده داخل اب مهر کن نمی بخر داخل اب نصف لازم کلمه که کتب
 زوج مرده اولوب بینه قری تفریق اولد قده دخول بها اب مهر نمی بخر مدخل
 بها اب مهر لازم کلمه من القدر وری فی آخر کتاب النکاح مسند زید بنی شرفه
 الشیاء معینه اوزرینه تزویج اب مهر معینی اولنار اوزره بعد زید بنده دخول ابوب
 قالا زید بنده تطلیق اید کده الشیاء از بوریه سنخی جیفوب بنده زاله بنده الشیاء
 مزبوره بی زید بنده قضیه قاده اولور می الجواب اولور لها ان ترجع یقیم العدة
 من ضمی رسند التفریق بکمال البلوغ و بعدم الکفانه فسخ حتی لا یجب المهر
 ان کان لم یدخل وان دخل بها فلها الحسبی کما اذا زید

زوج

مطابقت زوجینی

زوج زوجینی اول کونک مسافه من است تحدید الوب کتبه قاده و ادر اگر مهر
 معینی اید اید اب دخی مهر معینی و بر سه با خود بر سن تقصا و بر سه اید اید بینه
 قدر زوج نفقی زوجین امتناع قاده و دخی بینه مرده معینی نسیم اولنار مثل اب
 مثل اید اولند و دخی زوج امینی اولد مهر صورت زوجه کتب جبر امکانند مکان
 اخره نفقه قاده کلمه و دخی زوج معاند از دجیدن معاند از وجهی بر خنر مرده
 جبر استخدا معاند کلمه و دخی زوج زوجینی ابوبنی اید امکانند منع اید لکن
 هفتده بر دفعه کوشکدن منع اید که الکت زوج دخی زوجت ابوبنی
 و آخر می اید بر مرده ساکن اولام دیو منزل افر طلبند قاده و ادر

باب العدة

عادل اولان عذر نک و دفع من اید یکی انده عذر فی تمام اولور و در سنین الحقی
 اولنار شتر طبع کتب طلاقه و کتب وفاته حائض اولان عذر و قاده رت
 ای اون کون طلاقه تمام اوج حیض کور و ب طاهره اولد قده حتی مره النمش
 کورده اوج دفعه حیض کور و ب طاهره اولد و م ابوبکین ایند نقد بق اولند و دخی
 آید اولان عذر نک و قاده رت ای او کون طلاقه اوج ای مرده عذر فی
 تمام اولور و دخی زید کن جاریه سر اولوب عمر و کون منکوه سی اولان امینک عذر فی ذکر
 اولنار جمیع صورت مرده نک نفقه رخصه ایکی حیضه بوقید طلاقه زوج
 مدخل بها اب با خود زوجه خلوت صحیحی اولدی اب و یکدر اما خلوت صحیحی
 بولندی اب عدت لازم اولما لکن و قاده کتب مدخل بها اولسون کتب اولسون
 بینه عذر فی رت ای او کون رسند زید و قات اینکده ام ولدی اولان بینه قدر
 عدت حکم کن ای اب اوج حیض کور بینه من قات و ای حرحا و امان بولی
 ام الوله غنها و اعتقها فعدتها نکت حیض من المهر اید فی الطلاق مسند زید
 موطونه جاریه بنده تدبیر مطلق اید مرده ابوب فوت اولد بینه نفقی عمره
 تزویج مراد ایند کده بینه عدت لازم اولور می الجواب اولما من عطا بینه
 واجمعوا ان المهره اولامه از امانت مویها او اعتقها فلا عده علیها هذا

اذا لم تكن حاملا فخرج الطهر في العدة مسند اخر دياره اولان ذيركن زوجي
 بنده ذيركن فوتني ثقات اخبر انتم بيه علم حاصل اولوب معتده اولمقني نفسي
 عمره تزوج مراد ايله حكمة ذيركن كلوب بندي عمر و دن تفريق ايندر مدين تطبيق
 ايدوب بعدد بندي عمر و دن تفريق اولنسه حالان نفسي بندي عمره تزوج مراد ايله ذيركن
 عدت جكرني الجواب جكرني عطايد منكوته الرجل اذا تزوجت زوج و دخل بها الثاني
 فعدم القاضي بذالك و تفرق بينهما ثم علم الزوج و طلقها ثلثا و جنت عليها العدة
 عنها قاضيان و دخی بر كنند ذيركن منكوته سي اولان بنده منكوته اولد يفتي بيه
 تزوج و دخول ايند كده حكمة تفريق اولنسه زوج اول دخول ايدو منكاج قاسده اولان
 عدت تمام اولمقني اما منكوته اولد يفتي بيه ركن نكاح و دخول ايند عدت لازم اولماز
 ركن تزوج منكوته الغير و هو لا يعلم انما منكوته الغير و دخل بها يكب العدة و ان
 علم انما منكوته الغير لا يكب العدة ولا يجرم على الزوج و طلقها و يفتي نفق من الشتم
 الاحكام مسند و اني تحت زنى فلا عدة عليها في الموت و الفراق في قول ابي حنيفة
 الا ان تكون حاملا فتمتنع من الزوج حتى تضع حملها مني قاضيان في باب العدة
 مسند ذيركن مطلق اولان بندي كرمي كودن اول مستبين الخلف اولان بندي و شرم
 بيسنه اعتبار اولوب نكاح جائز اولمقني الجواب نهديق اولنور زوجي كاست
 ايدو رسه بيميني و بر نور من قنا و ي الاسكوي في واسطه كتاب الطلاق

عدت رجاء

اركنك طفقو زحمده عدت جكر اولمقني دورت زوجي اولان كنده بريني تطبيق ايند كده
 بشيخي في عقد ايدو من مطلقه نكاح عدتي تمام اولمقني ابتي مطلقه نكاح فزود نشي
 باخذ زوجي سيد تحت ازدواجه جمع النكاح كنده و به صرام اولان زوجي نكاح حرمي
 زوج مراد ايند مطلقه نكاح عدتي تمام اولمقني زوج ايدو مراد و صفي الشرا ايند بكي جاريه
 بر صفي كوروب السبر ايند كده حلال اولما ز بشيخي حريمي مهاجرة ايدو در صدين
 حقيق اول ساعت تزوج جائز اما او زرينه عدت لازم و زوجي تا خبر ايدو
 امام اعظم فتده الشيخي امرانه حاملي تزوج ايدو وضع حمل ايدو كده قدر تغرب حلال
 اولماز

اولي زيركي امرانه حامله في زوج ايند جبهدي ظاهره اولمقني و طلي حلال اولماز
 كز كجي نفاس ايند عورتي تزوج ايند نفاسدن ظاهره اولمقني و طلي حلال
 اولما ز طفقو زيركي بر عورت ايدو ايدوب بعدد تزوج ايند بر صفي كوروب السبر
 ايند كده و طلي حلال اولماز كذا في كتاب بيع

كتاب النفقة

زوج نك نفقة و كسوه و سكناسر زوجي او زرينه و اجدر زوج حقيق اولوب و طلي
 قادر دكل ايدو كذا في كتاب نفقة ايدو و دخی مقدم اولد كزوج و زوجي بدينده
 مفارقت ايدو و جمد در بر ي طلاق ايدو كطلاق نفقة بدينده ذكر اولنشد و بر ي
 دخی معجند حاكم نفقة بدينده بر ي مرد او لمقني طر فبندي طلاق موجب بر ي
 ايدو كا و اولمقني عورت نك فزينة و اناسه جماع و بالشد نك تقبين و مس النكاح و عورت
 اربنك او غني و يا با سبد جماع و شونو تقبين و مس النكاح كمي كه بنوده فزينة
 ايدو ايند كاي ايدو هورنده دخی عورت نك عدتي نفقة ايدو بدينده و كنفق و مومن كسار
 زوج مطلق او زرينه و اجدر دكني معجند مفارقتده معجند زوج طر فبندي اولوب
 ايدو نفقة واجب اولمقني و دخی ناشده اولان يعني زوج جندني في ن و با اذني اولمقني
 كشت و كذا ايدو عورت ايدو و دخی كند كاي بدينده ايدو كزوج اولان عورت
 حبس ايدو و دخی زوجي داخل اولمقني مرفقه اولوب كند كاي منلنده اولان عورت
 ايدو و دخی مفهوب اولوب زور ايدو حلال افره كسار عورت ايدو كزوج ايدو
 افره اولمقني و دخی جماع شدي اولمقني زوج حقيق ايدو و دخی مرفقه ايدو
 استيفاء ايدو ايدو نفسي زوجي سيدن ابا ايدو عورت ايدو كزوج او زرينه
 نفقة واجب اولماز و دخی فبندي دخول و اخلوه مطلقه ايدو كزوج عورت لازم اولمقني
 اجدر نفقة دخی لازم كنده و دخی زوجي زوجي نفقة حريمي كسار كيدو
 كنفق نفقة لازم كنده و دخی نكاح قاسده ايدو و جمد سيد كسار بون نفقة مدين
 ايدو زوجي او زرينه لازم اولماز او توراتي نفقة مدين لازم اولمقني زوجي و دخی
 ايدو عورت نك و دخی نفقة لازم كنده و دخی نكاح قاسده ايدو اولان عقد فسخ اولنشد

عودت مردخل بها اب حدت جگر کنی زوجهی اوزرینه نفقه لازم کلمه و دخی شود
 جاریه که مولا سی از بند برکت به نکاح اولند فده اگر زوجید کند و به خصوص علی است
 تعیین او نمیشد زوجهی اوزرینه نفقه لازم اولور اولنیش اب اولنیش
 زوج منکوحه نفقه و کسوه و موت سکناسی و مطلق سکناسی نمیکند
 قدر نفقه و موت سکناسی زوجهی اوزرینه واجب در مکرورت نفقه و موت
 سکناسی کنی اوزرینه اولنیش اوزرینه زوجید حاکم اولنیش اوله و دخی زوج
 فقیر و عاجز اوله مجزبی اظهار اید نفیق اولنیش زوجید مجزبی اولان و بدله سنده
 غائب اولان اوزرینه حاکم نفقه تقدیر اید و زوجیه استدان به اذن و برر
 و قید زوجید رجوع اید نفقه و جمع اولان دینی ایچون زوج حبس اولنیش
 و اگر قادر اولوب اتفاق ایزاب اوله وقت حبس اولنیش و دخی نفقه بی حاکم تقدیر
 ایتیموب و استدان به اذن و بر مبوب و بنیئر نه با تراضی و بر مری اب نفقه بی حاکم
 و دخی ایدن کند رجوع اید و ب مری و دخی نفقه مقدم و بر مری اب تکرار
 بر و بد استدان و دخی نفقه طریقت حاله بینه کوره تقدیر اولنیش و دخی نفقه و بر
 اید مری کله تقدیر اولنیش نفقه تنزیل اولنیش و اگر تکرار اولنیش و دخی نفقه
 اولنیش و دخی نفقه و با کله نفقه سر با مری اوزرینه واجب در دخی نفقه
 فقیر دینی عیندنی اتفاق اید و کسبه علی السویه و کسبه تقدیر اولنیش و دخی نفقه ده
 یقینک معبر در درجه میراثه مثابه اولنیش مثلاً برادری و بر دخی اولنیش
 نک او غنی اوله نفقه سر اچون قری اوزرینه اولور یقینک سبیلد بونک برادری
 میراثه ایکلسر بر ابراه نور و دخی بر قری او غنی اید بر قری او لبه نفقه سی
 قری او غنی اوزرینه در زربنی اولوب جزئی اولنیش و حال بود که میراثه
 فرزند اشند و دخی برکت نک اوج فرزند اشنی اولوب بری انا و بابا بر و بری انا
 و بری بابا بر اول اول کند نک نفقه سی میراث ترتیبی اوزرینه بش سهم اولوب
 اوج سهمی انا و بابا بر اولان اوزرینه و بر سهمی انا بر اولان اوزرینه و بر سهمی
 دخی بابا بر اوزرینه تقدیر اولنیش و قاید من کتاب النفقه و دخی صیف و العی

و من یعنی کورتوم و غایت سیر فی اولنیش اچون موسر اولان اقربا سر اوزرینه
 نفقه واجب در دخی انا و بابا مجزبی اولنیش و مبوب بهی بالکز فقیر اوله اولنیش
 نفقه و بر مری اولنیش دخی فقیر و یا خود عاجز اوله و دخی ایچون اولنیش
 اوزرینه نفقه تقدیر اولنیش اولان ذکر و انا فی برابر و دخی علی السویه تقدیر اولنیش
 با السویه بین الابن و البنت من حق المهر بود سند ذبک عا رینه کوره و بدینه
 نفقه در نفقه تقدیر اولنیش کدر اچون اب نفقه ماکول و ملبوس و سکناس سند
 زهر معسر اولنیش نفقه نک انا سر نه در اچون اب خبر و مری مالیه کوره لباس و سکن
 و خبر و مری مقداری تقدیر اولنیش من حق وای مری سند سند حقیقه عاخذ سی انا
 سند انا سر زینب به ایچون بابا سی عمر و اوزرینه نفقه تقدیر اید و ب و استدان
 اذن اولوب نک استدان ایتیموب بندری بر دت کنی طفا مندن اتفاق اید زینب مجزبه
 بدیده نفقه عینی دارد در دخی عمر و دن اولنیش مدته نفقه نامنه سند المفاقاره اولور دخی
 اچون اب اولنیش من عطایه فاذا البست رجعت عیدیه استدان و ان انفقت
 من مالها لا ترجع علی الاب من نفقات الخلاء سند غائب اولان ذبک عمر و بدینه
 اولنیش ایچون سر اولنیش و بدینه زوجی اولنیش معترف اولنیش فده کوره اولنیش
 ذبک زوجی بدینه قاضی نفقه تقدیر ایتیم شریعا جائز اولور دخی اچون اب اولور
 بدینه ذبک نفقه قاضی بدینه و نفقه ایچون کفیل لازم دخی وای مری رها
 زهر اوزرینه ذبک ظهور اید که با نفقه قود و عینی و با تطلیق اید و کنی اثبات ایدر اید
 استدان ایتیموب نفقه کفیل اولان حاکم اولور و ایچون حفظ اوزرینه اولان
 عمر و ذبک زوج سر اولنیش اقرار ایتیم شریعه

باب الاولی

صفر و مجنون و لا بنی میراث ترتیبی اوزرینه ابتدا عصبه دن جزئی و جزینک
 جزئی الی غیر النسابه و بعد هم اصبه و اصلک اصبه الی غیر النسابه و بعد هم
 زوی الارحام علی ترتیب الاثاث ای یقدم الخزان سفلی ثم الاعلی و هو الاب
 و الجده ابوه و ان علی من الدر دخی باب الوالی یعنی ابی و ابی الابن اب و جد

صغیر و صغیره صفده اب و با جدن اختیار و اب و ب نصب ابدیکی و صیحت آن
 لا بونین آ لا ب این الای لا بونین ع لا بونین ع لا بونین ع لا بونین ع لا بونین ع
 اوزره افری و ارا یکی ابعده ولایت بود و رکنی و صیحت ایچون و ولایت انکاج بود
 یعنی صغیره و صغیری و صیحت انکاج ابدیه مز و دخی این و ابدیه سی جنبه نک نکا صده
 جنبه نک نکا با سندن و جدن مقدم در خلاصه لا عام محمد و دخی نکا صده و لبرک
 بعضی نکا اذنی کل سکن اذنی کبیر و دخی نکا صده و لبرک سکن اذنی موجب
 اولی از مکر اخذ مهر و با سکر زرافه با شرت ابدیه اول وقت اذن و برش اولور
 و دخی و لبرک ابعده صغیره بی نکاج ابدیه افری اوج کونک مس فده ابدیه
 کدیک و وقت نکاجی ابطال ابدیه مز و لا بعد الترتیب بقیه الا قرب سافه الفهر
 و لا یبطل بعد ده من کتاب الکفر فی باب الاولیا و دخی بو و لبرک برسی صغیر
 و صغیره بی عقد و نکاج ابدیه که نه کرده بلوغ ابدیه صغیره ایچون اختیار
 نکاج و ادر لکن اب ابدیه جدن ابدیکی نکاجی فیه ابدیه مز و دخی نصب و ن
 گند بوق اب و نصب و ن صکره اولان و لبرک بوندر ام جدّه اخت لا بونین
 اخت لا ب اولاد ام زوی الارحام قاضی وقت و دخی عبد ایچون و صیحت ایچون
 و جنون ایچون و ولایت بود و رکنی بوندر بر گندیه وی اوله مز و لبرک ابدیه
 و لی به حق جد و دخی کافر در کسم اولان و لوی اوزرینه و لا بونی بود و ر

باب صفه
 ام ام الام ام الاب اخت لا بونین اخت لام اخت لا بونین اخت
 لام اخت لا بونین اخت لا بونین اخت لا بونین اخت لا بونین اخت لا بونین
 یا نشد کلینی دینی حق صفه نه یعنی تربیه و اسکن اناسکدر غم و غم بو
 ترتیب اوزره در اناسر ابا ابدیه صغیره اناسکدر و لبرک اناسکدر
 غیری عاضده سی اولیه اول وقت جبر اولور لکن اناسر صغیری جبر اولور
 نفقه نفقه بر ایند بر مکر و دخی نسیمه امیت بود و رکنی باب و قوف
 خبر و بره اول وقت حق صفه نه فط اولور و دخی صفه نه ها صده سی

صغیره

صغیره اجنبی گندیه نکاج اوله فده گندیدنی حق صفه نه فط اولور نکاج
 فتح اولور ابدیه حق صفه نه برینه کلور و دخی بو صفه نه میرات ترتیبی کبی
 و کدیه و دخی بود که اوتان نسواندن گنده اولور ابدیه جالیدن نصب کند ترتیب
 و داشت کبی انتقال ابدیه و لکن صغیره اولور که حر می اولیه ان نصب به و بر لبر
 و دخی مولای عت قدیه و کسرا و غنی نه و بر لبر که حر می و دخی فاسق اولان
 و دخی قری و حال قری ایچون حق صفه نه بود و دخی و لبرک نفق و بی ایچون
 ابدیه نصر ابدیه اولان و ابدیه سنده ابفا اولور نفق و بی ابدیه اوله فده
 السندن اولور و دخی جاریه و ام و لبر و مکر بر ایچون از اوله فده حق صفه نه بود و ر

کتاب البیع

بیع هاتنی معانده در یعنی بر شینک بدل مفاد سنده عینتی بر گندیه بیک انکاج ر بویع و دخی
 یا صحت و با فاسد در صحت اولان کرک شین و کرک شین بیع بیکول اولیه بوب قطعاً
 برینه جهالت کبریه و بید لبر یعنی بیع و گندیدن بری حرام اولیه کوی و خد بر کبی
 و بر شرت کبریه مثلاً اگر اجم اولور که و با فلان فلان کلو و ابدیه کبی بر شرت بود و
 اولیه قاسم اولور و تقریر اولیه یا یعنی بیع طرفین الی غرضش ابدیه شین غرضه
 قیمتی بود و بوالدیوب ها نفقه مکر و کر که شین فی التمش غرضش بیع ابدیه قبول بود
 سکال دیو و بوب و مننی ابرایتدیره و عتبی اولیه یعنی مشری طرفین زبانه و کر
 دیو اشر ابدیه مکر بود دخی وجه شریح اوزره برای ذمت ابدیه ابدی کبی عقد
 بیعی ف و ابدیه سنده بولیموب بیع و مشری بیننده اجاب و قبول بولیموب بیع
 مجلس واحد و بعث الشریک یعنی الم حاتم دیو عقد بیع ابدیه که نه کرده عقد صحت
 اولور و دخی مجلس مذکورده بیع و شین نسیم و نسیم اولور شرط کدیه بود
 هورتد عقد بیع صحت اولور که نه کرده ابدی طرف دخی عقدی بوزره مز
 شین یا بعث مالی و بیع مشرینک اولور مکر بیع و مشری رهالده عقد اولور
 بیعی فیه ابدیه لک اقاله بر لبر بود و هورتد شین مشرینک بیع یا بعث اولور کافی الاول

باب التهب

سند بیع و نشد ابدیه حق صفه نه فط اولور نکاج
 الشریک اولور کدیه و لکن اوتان نسواندن گنده اولور ابدیه جالیدن نصب کند ترتیب
 اوتان بر لک اوتان الشریک عت قدیه و لبرک نفق و بی ایچون
 اوتان ایچون و بر لک اوتان ایچون
 سند بیع و نشد ابدیه حق صفه نه فط اولور نکاج
 عت قدیه و لبرک نفق و بی ایچون
 از و بیک بیع مز بود صحت ایچون و دخی
 اجاب اولور
 سند کتب بیک بیع و نشد ابدیه حق صفه نه فط اولور نکاج
 اولور و اجاب اولور

اولور

باز اماره الوقف

کتاب الفارسی

اجاره نك معنای بر شنی بیع و هبه کبی ملک اتمیوب یا کز منفعتی هاتمقد ر بود ضی
بیع کبی صحیح اولور د فاسد اولور صحیح اولوسی منفعت و اجرت و مدت معلومه اولمقد
ایکدی مانی هاجنه موبج و کمال ایدالان ادم مستاجر بر لر مستاجر ایجا اولنان نشنی حاجتی کبی
منفعا ضبط اولمقد منزل و زراعت انکه اراضی کبی و مدتی ای اولمش ییل اولمش مدت هر
نقد ر طویل و فصر اولسه جائز در فقط وقف اولور سه اوج سکنه من زیاده صحیح اولماز
ورضی اجرت مستاجر من مدت تمامه طلب اولنور و دخی عقد اولنان اجاره بی موبج عذر
شرعی ابد قبل المده فسخی قادر در مثلاً موبج ضرورت دنی ایکن ایجا ر ابدیکی سلکنی بیع ابدوب
عقد اجاره بی فسخ ایدر و دخی عقد و منقولات و نفس انان اجاره لری که بر عذر شرعی
و با فسخ اید بنا قبل تمام المده فسخ اولسه اجاره سبب اولنور مثلاً التی ابلغی و بر
سکنه غرض ایجا اولنان منزله مستجری ای ساکن اولد قد نه کمره اجاره فسخ اولسه
التی غرض لازم کلوز و دخی و اجرت ذکر اولنمیش ایجا اولنان شئی ایکن اجرتش لازم
کلوز مثلاً منزلت و او مک اجرتی ذکر اولنمیش استعمال اولسه اولوقت و قوف نامی
اولنان ایکی کسسه کلوب شو منزلت اجاره سر شود ذکر و بود مک اجرتی شود ذکر یعنی بونک
امثالی شود ذکر و اجرت ایدر و دیو خبر و بر لر اولوقت اول خبر و بر و کمری اجرتش و دخی
اجرت نسبه اولنوب بعده فسخ اولنقد اجرتش خبر و بر ملک لازم کله اگر اجرتش
مسمی ان اکث ایس اجرتش لازم کلوز زیاده ایس مسمی لازم کلوز حاجتی سمایی
نجا و زانمز سنده بر خصوصه اجرتش حکم اولنقد نه وجهه و نه مقوله مال دنی و بر ملک
کرک الجواب و راهم و دنا بر دنی لازم اولور بک اجرا مثل منی جلس الدرام
والدنا بر منی الاشباه و النظائر منی الاسکونی و رضی ایجا اولنان نشنه مستاجر
نسیم اولنم یا خود ایجا اولنان منفعت منقطع اولسه اجاره لازم کلوز
مثلاً منزل ایجا اولنوب مفتاحی برای نسیم اولنم یا خود و کر ناک
برای زمانی هو یا کیلوب منفعتی قطع اولسه اول مدته اجاره لازم کلوز

عاریه حاصلی برسد فی استعماله بر کس نه یا ازین و بیرون منفعتی اولی است به غنی

بودی اجرتش بکدر منی الاسکونی
اکثری اید حکم او تقویر قطع قول او در خط برده
الحواب اجرتشده و سطح اید حکم او در خط برده
اعلا سیدی بیوضه او ناس بیده می حکم او تقویر برده
او محبوب کمی از تنی کمی از تعینت اید در شرف مقام
مسند برده که اجرتش حکم او نسب با خود بر نسبی
این ضربه قیمت تعینت نمان لا از حک قوی بر

مقابله کننده نسبت به قدر و ارباب که او را پیش او لور ایجری صاحب مال معین است و استعمال
ایده مستقیم در سنجیدن امانت او لوب یکسند تقدیق اولند یعنی امانت کننده ذکر او نشد

کتاب الودیع

و دلیله صاحب بر نسیب و حفظ امانت بر کسب و امانت انبیکه را بدی مال صاحب
موقوف و مفضل ایدر او نه موقوف و در لور و موقوف و موقوف و موقوف و موقوف و موقوف
بالا ده یکسند تقدیق اولن امانت کننده ذکر او نشد در لور

کتاب الرهن

رهن مدیون اولان کسند و مینی مقابله کننده و اینی اولان ادم و برویکی نشد و در شوط
ایده که نه وقت دینی او ایدر سه اول وقت و مینی ایدر یکی رهنی گروه انور ایدر رهنی
و مینی ایدر مال صاحب را رهنی لانی امانت صاحب مینس در لور و رهنی اولان
نسبت به موقوف در لور اگر رهنی دینی و بروی رهنی فک انبیکه دینی ترک کنند از بد
اولد یعنی خانه فوت اولد رهنی غرامت بر رهنی هاتور رهنی مینس مطلوبه مساوی است
قیما قبض ایدر امانت راب زبانی ترک بد و مینی ایدر امانت است ایضا خانه کوره ترک
در لور غرامت ایدر هاتور و مینی رهنی مینس بدنده خایع اولد اوج صورت
وارد اولدی صورت رهنی بهاسی دیند و ای ایله دینی س قضا اولور ایدر یکی
صورت رهنی بهاسی دیند زبانه ایله دینی مقداری رهنی قیمتی تقاضا
و محسوب اولوب زیاده سبب نقدی و تقصیر نسبدیده خایع اولد یعنی مینس
ایدر ایسه یکسند تقدیق اولور امانت اولد یعنی بر لور لانی لازم کلمه اگر نکول ایدر ایسه
قیمتند زیاده بی مینس هاتور اولور شوشه طله که دیند زیاده اولد یعنی مینس انکار
ایده که در رهنی زیاده بی اثبات ایدر ایسه الورا و مینی صورت رهنی قیمتی
دیند ناقص اولور ایسه رهنی قیمتی دینه تقاضا و محسوب باقی دینک زیاده بی
مینس را رهنی الورا و مینی مینس امانت اولوب یکسند تقدیق اولند یعنی امانت
بخشند ذکر او نشد اگر رهنی مینس بدنده خایع اولور ایضا تقصیری و یا نقیسی و یا نقیسی
اثبات و یا خود یکسند ایدر ایسه خلاص اولور امانت کی اثبات ایدر ایضا اولور

ایسه یکسند ایدر ایسه بر لور ایضا که اگر مینس رهنی هاتور و مینی دیند و مینی رهنی
و مینی امانت اولور و مینی مینس و مینی رهنی هاتور لازم کلمه و الی اعلم

کتاب الکفاله

کفالت ایکی وجه در بری بر کسند یکسند یعنی اول کسند بی مدعی طلب اندیکه
لوب نسیم انبیکه کفیل اولمقدور بری مال کفیل اولمقدور یعنی اول مال هاتور اولمقدور ایدر
نفسه کفیل اولان کسند نشود یکسند کفیل با خود و وجود به کفیل و یا باشند و یا
بوزینه و یا نصفند و یا نشد کفیل و یکسند و یا خود و یا نسیم و یا نسیم و یا نسیم و یا نسیم
کفالت صحیح اولور و اول کفیل اولد یعنی امانت یعنی مکفول بهی مکفول له طلب ایدر
ایضا احضار انبیکه کفیل لازم اولور اگر احضار انبیکه کفیل قاضی حبس ایدر
و اگر کفیل اول کسند بی احضار بروقت تعیین ایدر ایسه اول وقتده احضار
انبیکه لازم اولور و مینی کفیل کفالتند بری اولور مکفول بهک موقوف مکفول
قول اولور ایسه مینی قوت بهاسی لازم کلمه و مینی کفیل شهر و جار نشود یا زار
کبی خصومت نمکس اولان محله مکفول بهی نسیم ایسه بری اولور یا مکفول
آخر بر ماده ایدر محبوس اولد حبس خانه ده نسیم انبیکه یا خود بیایانده نسیم
انبیکه ایدر بری اولور و مینی مکفول به کسند و بی نسیم ایسه و یا کفیل و یا کفیل
و کسلی و امانت نسیم ایسه کفیل بری اولور و مینی مکفول له فوت اولد و صبر و وفا
کفیلند طلب ایدر و مینی زبانه مینس و مینی بر مال دعوی ایسه بر مینی فدان وقت
دینس عمر و یکسند کفیل اگر عمر و یکسند نسیم انبیکه م مال معهود و یا زبانه
اولد و مینی صحیح اولور مال مجهول ایسه ده مال او زبانه و اجید عمر و یکسند
ایده مینس و مینی حد و قضا و کفیل و یکسند خبر یوقد و براد یکسند ایکی کفیل اولد و یا زبانه

کفالت بالمال

دین کفیل و هاتور اولد کفیل در لور و مینی اولد مکفول له در لور و مینی مکفول عنه
در لور و مینی مال کفیل اولد صحیح اول مال معلوم و مجهول ایسه مینی صحیح
اولد قد نه که دینی صحیح اولد که مال هاتور ایضا انبیکه کفیل اولد و یا زبانه

مثلاً صحیح اولیان دین کتابه قطع اولان نولک سولاسنه اولان کتابت دینی کتولک
 فونید رقیب غودت ایدوب مال کتابت ساقط اولور اشته بویله بایر اساقط اولور
 دیونه کفالت صحیح اولما اذنتکم قریب ذکر و بیان اولور و دخی کفالت صحیح اولور
 سنک مالنه کفالم ذعیم هاشم یا خود کفیل اولدم بندن ال بن و بر دم مال بنم اوزر
 کبی الفاظه و دخی شوها تون الیفک مال آخرک جیفر سه بهاسنه بن کفیلیم دیکر
 صحیح اولور و بوکفالت ضمان درک در بر لرو اگر مال آخرک جیف کفیل مواخذ
 اولما زحمان کسنتک اوزرینه بهاسنی و بر دبو حکم اولند فیه و دخی کفالتی بر ملایم
 شرط تعلیق اینک جائز در ملا شومالی فدان هتا رایت غنی بنم اوزر یک اولسون
 اما بیله اولما زیا خود فدان کندن بهر عصب اید و ایه بنم اوزر یک اولسون دیکر کبی
 و دخی یغمو و بقا رسه روزگار اسر جو کفالتی بویله بر شرط تعلیق این کفالت صحیح
 اولور شرط باطلد و دخی کفالت صحیح اولور فده مال هاشمی مجبر در مالی دیر اصل
 مدیونده اولور دیر کفیلدن اولور و دخی مال مجبور اول مال هاشمی بهر مقدار
 بیند اقامت ایدر کفیلدن اولور و دخی مال کس بیند اقامت ایدر سه اولوقت کفیل
 بهر مقدار افراد ایدر سه بیکسید تهذیب اولنوب اولمقد کفیلدن اولور و دخی کفالت
 صحیح اولما ز کفیل اول قبول انمیکه و دخی کفیل مالی ادا ایند که نهکره مدیونده رجوع ایدوب
 و بر دیکر فدا اری تا مال اولور اگر مدیون با کفیل اول دیو امر ایندی ایه و اگر مالی ادا ایندی
 ایه و باید یون کفیل اول دیو امر ایندی ایه کفیل رجوع ایدوب مدیوندن سنه طلب ایدر
 و دخی کفیلدن مطالبه اولنه و با کفیل حبس اولنه اولدخی مدیونی حبس ایند بر و مطالبه
 ایدر و دخی مال هاشمی کفیلی کفالت اذرا اید ایدر ایند مو بور خلاص اولما ز کس مدیونی ایدر
 ایند کفیل خلاص اولور و دخی کفیل بیک غروش رنده دینی یوز غروش ایدر صلح و امانت
 ایند مدیونده یا لکرو بر دیکر یوز غروش ایدر رجوع ایدر ایدر ایدر ایند امانت ایند مدیونده
 غام بیک غروش ایدر رجوع ایدر و دخی مال هاشمی کفیلی ایدر امانتده شرط تعلیق ایند جائز
 اولما ز مثلاً فدا رکنه سفر در کلوا ایه کفالتی بر اول کبی سار بر اشته و دخی بویله در
 و دخی حیدره و قهاه و نغز به و هاندوب الدن جیفن سنه و دخی قونل سنه

و اعانت و ودیعت و اجرت ایدر و بر دینی شیده و بدل کتابت و مال شرکته و مال مفاربه
 کفالت صحیح اولما ز سببی نامن نامه ایدر ایدر ایدر معلوم اولور و دخی برایه کفیل اولدم
 بر ایدر هر که طلب ایدر دیکر بیکسید تهذیب اولور و قایه من کتاب کفاله سند
 زید عمر و دن بیکر کفالتی حسبید بن بیکت ایدر دعوی ایند که عمر و کفالتی مقرر اولوب
 لکن التی ای اصل ادعا ایند زید اجلی منکر ایدر یعنی عمر و اثباته محتاج اولور و دخی
 الجواب اولما ز قول عمر و کد کفیل مدیون کبی دکلدر زید کفالتی ایدر تا نوبه اولور ایدر

کتاب الحواله

حواله سن شریعتده دینی بر ذمتدن ذمت اخرا یه نقل اینکد دیر مثلاً زید ک عمر و
 بیک غروش مطلوبی و بیکر بیک غروش دینی اولد زید مطلوبی بیکر حواله ایدوب
 عمر و ایدر ایدر که بیکر دخی زیدی ایدر ایدوب عمر و دن طلب ایدر یعنی زید مطلوبی
 فارخ اولوب و دیندن خلاص اولور ایدر زیدی زیده محیل و بیکر محتال و عمر و
 محتال علیه دیر بر بونکردک اوجی دخی دخالرید حواله دینی قبول ایند لر
 حواله نامه اولوب محیل دیندن بری اولور و محتال رجوع ایدوب محیلدن سنه طلب
 ایدر مالا امام اعظم رحمه الله عنده ایکی امرک برنده رجوع ایدوب و اولکی محتال مطلوبی
 حواله اولد یعنی اوزره محتال علیه دن طلب ایند که اولدخی انکار ایدوب بیند
 بولند یعنی حورنده بیکسید محتال علیه خلاص اولد ایکنی محتال علیه
 مفک فوت اولد محتال مطلوبی طلب ایدر ایدر ایدر ایند حواله الله عنده
 لرنده محتال علیه ک افلاسنه حاکم حکم ایند حیائنده بیند محتال مطلوبی
 محیلدن طلب ایدر و دخی محتال علیه بن سنک دینک ایچون امرک ایدر ایدر
 شو قدر شئی و بر دم دیو محیلدن طلب و دعوی ایند که اولدخی بنم سنک
 زمتنده اولان شوقدر مطلوبی داینه حواله ایندم ایدی و بر دیکر شئی ذمتکده
 اولان بنم حقی ایدی دیو بر سوز مقبول اولما ز بیند ایدر اثبات و یا خود محتال
 علیه بیکسیددن نکول ایند که و دخی بونک کبی محیل دخی سن بنم شوقدر مطلوبی
 مدیوندن اخذ ایتش سنن دیو محتال دن طلب و دعوی ایند اولدخی بنم سنک

اگر شریک و طبعی صحیح و اولی باشد محمول بر نه ایب البور لور و اگر صحیح و کل ایب آیه
کرویه البور لور آیه حاصی آیه سندن ایچون فایده طلب ایده مراضی اولور ایب کله
مکده حاصل اولور بقدن البور لور اگر ایب سندن رضی اولور ایب فاعدا صی بوقدره و اولور

شکره فی المزارعه

مزارعه ایکنجیک اورتا قلعیدر و بوقدره مزارعه نیک سکر شری و اولی عاقدین
عاقل و بالغ و اقل ایکنجی تخم قنقیسک اولور یعنی معلوم اولور و صبی هر بریک
مهر ایب اولور بقدن معلوم و بیانی اولور در دخی عمل ایچون ارضی ضبطه مانع نشی
اولیه نشی ارضک ایکنجی حلاصیتی اولور النبی وقت و زماننی بیان ایکنجی
یدخی بر دخی ضبطه محمول بندیده مشرک اولور سکر ایکنجی تخم جنسینی بیان ایکنجی
بوش و طبع صحیح اولور ایب مزارعه و مساقات حضرت امام فتنه باطله رهورت و اولور
اما مزارعه ایچون مافقوی صحتی اوزره در و هورت و هورت مزارعه التي و اوزره در
ایکنجی صبی و باقیس فاسده در حضرت جلال الدین سیوطی بیانی اوزره حاجب داده دن
نقل اولور در عمل تنها زمین تنها زمین یا تخم تنها صحیح اولور عمل یا لک یا خود زمین
یا لک یا خود زمین ایچون یا لک یا خود زمین یا تخم تنها صحیح اولور عمل یا لک یا خود زمین
فاسده اولور عمل تخم ایچون یا خود عمل زمین یا خود یا لک یا خود یا تخم براد مکن ماعدا ارضک اولور
فاسده اولور ایب مزارعه صحیح اولور فاسده اولور محمول قبضه ایچون محمول
اولور ایب یعنی حاصلات بنشتر ایب عمل ایچون ایچون بر سندن بوقدره و اگر مزارعه
فاسده ایب محمول تخم حاصلات در عمل ایچون تخم حاصلی دکل ایب عملک ایچون
و اگر زمین حاصلی ایب زمینک کراسنی اولور مکن اگر مکن و مکن کراسنی بیخی و زانیتر
و دخی مزارعه بی عقد ایچون نام اولور فسخ ایب عمل ایچون زمین سوبش ایب
رضی عقد فسخ اولور عمل ایچون سندن حکم اولور لکن رضی ایکنجی سنی اولور
و مزارعه شریک نو عندن اولور احدی فوئیده عقد فسخ اولور

کتاب القیظ

لقیظ بیانده براغلن جه صوغه در لرانی المنی مسجد در هلاک اولور خور فندن

ایب

ایب واجب اولور و اول جوجوق حرا اولور مکرر ق اولور سندن فاسده اولور فتنه
و صیانی و قوت اولور سکر سنی بیت الما لند لقیظ الان ادمک النذن النماز مکر
بنی سندن بوقدره دعوی و اثبات ایده اولور قوت نسب ثابت اولور فاسده اولور
نیم اولور در بوی ایکی سندن دعوی ایب سندن قنقیس وجودندن علامت ضرر بر سنی سندن
ثابت اولور و دخی دعوی ایچون قول اولور سنی سندن ثابت اولور لکن لقیظ قول
اولور و دخی دعوی ایچون قول اولور سنی سندن ثابت اولور لکن لقیظ قول اولور
اگر سندن مکاننده بولنش اولور و اگر کافر مکاننده بولنش سندن دخی لقیظی الان سندن
ایچون وارد لقیظ یا غشکن سندن قبضه ایکنجی و لقیظی غنچه و بریک و دخی لقیظی کمال
ایکنجی و مانی تصرف ایکنجی و لقیظی اجاره و بریک بوقدره مزارعه و قایه سندن لقیظ

کتاب القیظ

لقیظ غیب اولور ایچون بولنی ماله و بنور و بید ملتقطه اما بندن حاصله در ایکنجی
حفظ ایچون بولنی اولور ضعیف لازم اولور اما حاصله در ایچون بولنی ایب
و دخی ملتقط بولنی سندی اون در هم کش قیمتی یا کک اولور سندن اقل اوچ کوه
نام اعلان ایچون در هندن زیاده اولور سندن برآی بوز در هم و زیاده اولور
بر سندن اعلان ایچون در هندن زیاده اولور سندن برآی بوز در هم و زیاده اولور
صدقه یا رضا و بریدر ملتقطه نفسانی ایندر و دخی لقیظ قیون و صفر کی صبور
اولور اذن حاکمه اتفاق ایچون در هندن زیاده اولور اما بولنی اتفاق ایچون
نزع اولور بولنی حاکمه الا مکرر نفقه سی صبور ایکنجی سنفق اولور ضوئی اولور
اذن حاکمه بیع اولور بولنی نفقه سنی تزیین ایچون یا قیسی حاصلی ایچون حفظ ایچون
ملتقطه نفقه منفه مستانه سنی حاصلندن تمام المدی صیوانی حاصله و برینه حبس
ایچون اولور بولنی حیوان هلاک اولور ایب و بریدر نفقه سق اولور اما بولنی
اقدام هلاک اولور نفقه فی الورد و دخی لقیظ حفظ ایچون بولنی هلاک اولور یا بولنی تحقیق
ایب یا شرا و موم و سول و سول ایچون لوقوت اذن حاکمه بیع اولور بولنی نفقه اولور کتاب الوقایه

نفس غیرنده اولان قها هکله فاعلمه منلی انیمک فکلی اوله مثلاً بید کندن ال
 وایاق و برون یومشانی و تولا ق کسه اولور و بعد یعنی عینی اید قها ص اولور و دخی
 کوز جبر نه منلی اید قها ص اولور و انا زان فزیدن ناشی نوری کید و سب کور مر اولور قها ص
 اولور بو و مهده که کوزینه باشی پامسوق وضع ایدوب و بر آینه بی فزیدوب اوزینه طو تر
 ناکه انک دخی کوزینک نوری کیده و دخی هر باشی یاریگی که منلی انیمک ممکن اولور
 قها ص اولور و دخی کورده قها ص اولور و انا زان ایدوب اولور و دخی برا طها قها ص اولور
 ارا بده عورت و وایله عبد و ایلی عبد بیدنده لکن دخی خراج کد ارا بده سم بیدند اولور
 و دخی بیدند بوقا و مفصل اولمیان محلدن کسمکده و قاری ایدو ایش یاره ده
 و اوکلش یاره ده و دله و ذکرده قها ص اولور و مکره ذکرک باشکده و دخی ضایت
 اولور کسه قید در دیرسه ارش الوری یعنی یاره سنک دینی الوری دیرسه قها ص
 ایندیر و دخی قاتلک فرتیده و لیدرک جد سنک و یارب سنک عفویده و یاربین
 اوزینه حاج انیمکده قها ص س قضا اولور و دخی لیدرک بری عفو انیمکده و باجه انیمکده
 قها ص س قضا اولورده یاقی و رنه اچون دیندن حده لری لازم اولور و دخی بر جاعت اولور
 برکندی قتل ایندکاری اچون و برکندی بر جاعتی هلاک اینسه یا لکرا اول کسه قتل اولور
 اگر عفو ندرک و لیدری و یارب دخی حاضر اولاندن او توری اولور و لور
 باقی سنک حقی س قضا اولور و دخی ایکی کسه برکندی ناکه انی کسه دیرینه دیت اولور
 و دینه قها ص ایکی کسه دخی قطع یه یوقدر و دخی برکندی ایکی کشتیک حاج الوری کسه اول
 کسه ناکه حاج الوری کسوب بر الیمک دینی المنی و ادر و اکر اول ایکی کشتیک بری حاضر و
 قها ص ایدرسه اول بری اچون دیت اولور و دخی قها ص اقر ایدن قون قها ص
 اولور و دخی برکندی قها ص ایدر اول اندینی اول کسه یی اوب بعده جینوب
 برا فر کسه بی دخی اوسه و لیکسی دخی هلاک اولور اولور اچون قها ص هکله
 اوریلان اچون عافدی اوزینه دیت لازم اولور و دخی ذید عروک الک کسوب ذیر قها ص
 اولورده عرو اول یاره دن هلاک اولور ذید تکرار قها ص اولور و دخی ذید عروک الک کسوب ذید
 قها ص اولورده ذید اول یاره دن هلاک اولور عروه دیت نفس لازم اولور من الوقایه

باب الشهاده

باب الشهاده فی القتل

قتل قها صده حرو عادل ایکی ایش ایدر ایدر بوندره عورتک شهادتی مقبوله
 دکلر و دخی قها ص و ایدر اچون ثابت اولور ایدر یعنی اول میت اچون اولوب
 هکله و ایدر انتقال ایدر همان ابتدا و ایدر اچون ثابت اولور انیمکده و ایدر
 بری باقی سچون خصم اولور مثلاً برکندی قنداشی غائب ایکن یا برینی بر ادم اولور
 رکنه بینه اقامت اینسه هکله قنداشی غائب مزبور دخی حاضر اولسه اول بینه یی کبر و
 اعاده انیمک کر کدر اقا خطا ایدر اولان قنده و دینه کبر و اعاده لازم دکلر و دخی
 اگر قاتل بینه اقامت اینسه غائب اولان وارث عفو ایندیکنه اول حاضر اولان وارث خصم
 اولور و بعد الا ثابت قها ص س قضا اولور و دخی اگر قها صک و لیدری اولان اوج کندی
 ایکیسی شهادت اینسه لراول بر فرزند ایدر کسه عفو ایندیکنه شهادت بری باطل اولور و ایدر
 کند و لیرینک عفو ایندیکرینی بیان اولور و دخی قتل ایکی شهادتی افسد ایت لزمانو
 و مکانده و ایدر و با خود بری دکلر ایدر دلب بری نه آلت ایدر اولور یعنی بسمه شهادت بری
 باطل اولور و دخی شهادت بری ایدر ایدر دیکنی بیلوب شهادت اینسه لره آلت ایدر اولور یعنی
 بسمه لربیت واجب اولور و دخی ایکی شهادت اینسه لره عرو ذید اولور دی و یو و یی
 شهادت اینسه لره عرو ذید اولور و دخی قتل دخی ذید و عرو و ایکیسی اولور دی
 دیو و عرو ایکیسی ایدر بید باطل اولور و دخی اختیار اندینی حالت در ایدر دیکنی حالت
 دکلر انیمکده بری اولورده حق ادمه ذید آندی و اینده شهادت اینسه دند و رجوع ایدوب بری
 س قضا اولور بعده ادمه طالشیتشدی ذیده ضامن لازم کلمه منالوقیه

کتاب الدیات

دیت انسان کشتن اون بیگ در همدرد دخی شیه عمدا اولان قنده یوزده ده درکه
 یوزده اولورده حق ده وه لک بر هفتدن یکر می یشرده وه که بنت محاض ایکی یا شیه کیمش
 دیشی ده وه در بنت لبون اوجی یا شیه کیمش دیشی ده وه در حقه در دخی یا شیه کیمش
 دیشی ده وه در جذبه کیمش یا شیه کیمش دیشی ده وه در یوکه دیت مغلظه دیر و دخی
 قضا ده دیت یوزده اوسه ده در که یوزده اولان ده وه لک بر هفتدن

یک میسرده و ده که سگسان اولور و اینی خاص دنی یعنی یکی یا شش میسرده و ده که
دن یکی ده ده که جفا بوزده و اولور و دخی شش عمده و خطا ده کفارت بر مومن
قول اذ انکم دعا جز اولور و یکی ای او بر طو نفدر راسین کسمیه رک و بونده
اطعام مسکین یوقدر و دخی کرک نفده و کرک مادون نفده ارجون بود کر اوین
دینک نفی لازم عورت دینده اما ذی کذا اید مسلم دینک فرقی یوقدر من الوفا یه

فصل

نفده و برونده و ذکرده و ذکرک باشند و ایشتمکی تعطیل ایدوب ها غنائمکه و قوفو
المقدفی و کور مکده و دله که سویمکده یا خود اکثر و قاتی اذ انکم دفعه ایدوب و هقال
و بالشی هاجی بولمده که تکرار بتمه غایت لازم اولور و دخی بونده یکی اولان زندک
ایکی سنده تمام دیت برنده نصف دیت واجب اولور و دخی ایکی کوزک بر یکم برنده تمام
دیت بر قبایک که بکارنده ربیع دیت واجب اولور و دخی الک و ایاغک هر بر بر مگر
عشر دیت یعنی بیک درهم واجب اولور و دخی اوچ بوغلی بر ماغک هر بر بوغنده تمام
دینک عشر دیت یعنی اوچون و اوچ درهم و ده و ثلث درهم واجب اولور اما
شول بر ماغک ایدوب یکی بوغ اوله تمام دینک عشر دیت یعنی ششوز درهم واجب
اولور و دخی هر دینده تمام دینک عشر دیت یعنی ششوز درهم واجب اولور
و دینک هجرو کیری بر دخی هر عهده که او رقی اید منفعتی کیده ال جولا ق و الحق
و کوز اعی و املق کبی که انده قهاص و لمیوب دیت لازم اولور و دخی بالشی یا رنده
قهاص اولما ز اولامو فیه ده اولور اگر قهاص اید اولور و اگر قهاص اید اولور
ایسه نصف عشر دیت یعنی ششوز درهم واجب اولور موصی بالشی کویکینی که مکده
و دخی هاشم ده عشر دیت یعنی بیک درهم واجب اولور هاشم دبو بالشی کویکینی
او و ادمه بر لرو دخی منفده ده بر یک عشر دیت یعنی بیک ششوز درهم واجب اولور
منفده بالشی کویکینی او و ادمه هکده بر دین بر مقدار و دخی بالشی کبلیسی ایینه
و قادی ایینه بر لشی باره او بر طرفه بقره ایکی ثلث دیت یعنی الی بیک الی یوز
التمش الی درهم و ایکی ثلث درهم واجب اولور و اگر او بر طرفه میفرایه ثلث
دیت

دیت یعنی اوچ بیک اوچون و اوچ درهم و ثلث درهم واجب اولور و دخی شول
در دخی هیران یاره ده و قانی کوسر و بایقینیا ق یاره ده و شول قان افیدن یا هم
و شول در دکی سنده و شول است کسند و بالشی کویکینی ارا سنده اولان یاره ده
بوندک جمله سنده حکومت عدل وارد حکومت عدل مثلاً بالشی یا رینی ادم قول فرض
اولوب یاره دن مقدم قیمتی یوز غروشی ایدوب یاره دهنکه قیمتی طفن غروشی
ایسه تنافسی عشر و لمغه عشر دیت یعنی بیک درهم لازم کلور و فتوی دخی بوندک ایدوب
و دخی بر الک پار مقلنده نصف دیت لازم اولور الک ایسی سیده کسلور ابه دخی
و دخی سادک یا رینی ایدوب سده دیت اولور و حکومت اولور و دخی شول ال که ایدوب
بر بارمق اول اول ال ایچون عشر دیت ایکی برمق اولوب سده دیت اولور و برمق اولوب
نسبه لازم اولما زانده و دخی چو جو غلک کوزنده و دله و ذکرده اولان ضربیدن که
ترتیب ایدن قهور هجرو و لمغه معلوم اولمدینقی اجلدن حکومت عدل لازم اولور و دخی
ارش لازم اولما ز یعنی جراحت دینی که بالام انفایان اولمشیدی دیش صفا رسه و دخی
برینه بر غیری دیش بیسه و بالشی یا رینی ششوز و هجرو احندن اشرافه و یا اورمق
اید اولان یاره لرا و کله و انزی قالمه ارش لازم اولما ز و دخی یاره ایچون قهاص اولما
او کما یبج غالباً اوچ اول یاره دن هداک اولور ابه جاره قهاص و بایقینیا
افضا ایتمسیر ملحوظ اولدنیچوندر و دخی صیدنک و مجنونک قهاص ایدوب و قنلی
قهاص حکمتده در بوندک عافه سی او ز رینه دیت لازم اولور قنل ایدوب کبیجی کفارت
و میراندنی قوم اولمق یوقدر و دخی بر ادم بر غورنک فارنده او رنده او غلانی و قرنه
اولور بر میت جنین الفایله اول ادم او ز رینه غره واجب اولور یعنی ششوز درهم
و اگر دیری چو جوق الفایله ایدوب و دخی چو جوق هداک اولوب کامل دیت واجب
اولور و اگر میت الفایله ایدوب هکده عورت دخی اولوب هم غره و هم لازم اولور
و اگر عورت اولوب دخی چو جوق میت دوشنه یا لک غورنک دینی واجب اولور و اگر
عورت اولوب دخی دیری او غلانی دوشنه دخی او غلانی اولوب ایکی دیت واجب
اولور و دخی دوشنی میت چو جوق ایچون الی دیت و دعوی اول چو جو غلک

واندر نیکد ضرب ایدند غیر یعنی ضرب ایدن وادندون اولسه اگانه اولماز
ودخی جاریتک حملنده هلاک قیمنیک عشرتیک تهی واجب اولور اگر ارگک
ایسه و اگر دیشی ایسه قیمنیک عشری واجب اولور و دخی کفارت واجب اولماز
جینین القایتد مکرده و دخی دوست جنیک بعضی اعھاسی ظاهر و بیلو اولسه
تمام اغھایکیدر شول ذکر اولنان حکمده و دخی شول عوزکد جملنی اولمش اولدنی
حاله دوشره قھداید و بر دوا ایدن و جندن از سنر عوزک عاقد سی و از رینه
غھ ضمان لازم کلوز اما زو جنیک امر و اذنی اید اولور سه عورت سه لازم کلوز منی الوقایه

حیواند جنایتی که حیوانه بدین کسنه ضمان جکر شول سنه بی که حیوانک اوزرنده ایکن
حیوان اوک و یا غید و یا قیچ یا غید یا ه و یا دقنه و یا شید و قند و یا ایهره و یا کوده
سید و قند و دخی سینن کسنه ضمان جکر یولده یورر ایکن قیچ یا غید دلسه و یا قور و غید
چارب و ترسمه سید و یا ایسه مم سید هلاک ایسه اما ضمان جکر اوزرنده ایکن حیوانی
ذو رور سه بعده بوجنا بتدک بری اولسه و دخی کیدر ایکن حیوان یا غندن جیفان توز
و اوافق طاشن سنه لکوز جفوسه و یا بر ضرر ایسه ضمان جکر اما طاشن اولسه ضمان
جکر و دخی حیوانی سورن و یکن کسنه اودر اوزرنده اولان اوک جکر یکی ضمانی اما
اوزرنده کی ادمه کفارت لازم اولور سورن ادمه و یکن ادمه اولماز و دخی بر کسنه بر
کلبی و یا بر قوت قوی و رسه و دخی سورس و بر سنه تلف ایسه لراول کسنه کلبیک تلفنی
ضامن اولور اما قوشک اولماز کلبی سورس کسبه دخی ضمان جکر و دخی ضمان جکر
شول طواره که بو شنه و بر نفس و یا بر مال تلف ایدن کک کبچ و کک کوندور و دخی
بر کسنه اوزرنده ادم اولان حیوانی اورسه و یا اور کوفه اول حیوان دخی اول سبب
ایدن نفس و یا مال تلف ایسه اول کسنه جکر اوزرنده کی ضمان جکر منی الوقایه

اگر بر قول خطا اید جنایت ایسه افندیسی دیار ایسه جنایت و لبرینه اول قوی و بر
واندرک ملکی اولور دیار سه جنایتی و بر قول افندیسنده طور و دخی قولک جنایتی
و بر دکر

و بر دکر نه که افندیسنده ایکن قول یند بر جنایت دخی ایسه یند و جشم و اوزده
افندیسی دیار سه قوی و بر دیار سه جنایتی و بر دخی بر قول ایکی جنایت ایسه افندیسی
دیار سه قوی و لبرینه نده قیچ ایکن و بر دیار ایکنک دخی ارشنی و بر دخی قھد
اولان قنلده قاتل اولان هیوز ایسه جنایتی بالاده بیان اولندنی اوزره در اما
کیدر ایسه قھاص اولور منی الوقایه

مقتول اولان قولک قیمنی افندیسی قاتلن آلور اگر قولک قیمنی مردینه ایر شسه
و یا خود مقتول چاربه اولوب قیمنی مرده دینه ایر شسه هر برنده اوزر دخی نقص
اولور اما قھص اولند قنلده هلاک اولسه تمام قیمت واجب اولور هر نه قدر
زیاده اولور سه دخی و دخی شول سنه که مرک دیندن تقدیر اولور ایدی قوله قولک
قیمندن تقدیر اولور شد قولک برالندن اوتوری نصف دیت مقامده نصف قیمت
واجب اولور و دخی اگر بر قولک ایکی کوزی بفرسه افندیسی دیار سه قوی اول کوز بفرسه و بر
تمام قیمنی اولور دخی قیمنی المدنی حاله قوی یا ننده الیقور منی الوقایه

بر میت که جراحتی و یا اورلق و یا بو غلق اثری و یا قولا غندن و یا کوزندن قان جفقی
اثری اولسه اول میت بر محمد ده بولنسه و یا یا شسنر بدنی بولنسه و یا چوغنی و یا یا شید ایسی
بولنسه قانی معلوم اولسه و و لیس ایسی اهل محمد اوزرینه دعوی ایسه سزا اولدور دیکر دیو و یا
بعضی سزا و رینه دعوی ایسه ایدی محمد ایا لیسنن الی کشنی به و لیسر اختیار بدین